



سیاوش یاری، دانشجوی دوره دکتری تاریخ اسلام

سیره نویسان نخستین

سیره نویسی در مدینه آغاز شد و مهم ترین و بهترین سیره ها مربوط به نسل های سه گانه سیره نویسان مدینه است. با دقت در آثار و احوال این سیره نویسان درمی یابیم که در قرن اول، سیره نویسانی زیسته و احیاناً مطالبی را به نگارش درآورده اند. سه نسل سیره نویسان مدینه عبارتند از^۱:

۱- نسل اول: سر سلسله این نسل عروه بن زبیر بن عوام از فقهای مدینه و نوه دختری ابوبکر و راوی بلافصل عایشه است که در دهه آخر قرن اول هجری وفات یافته است. از عروه در کتب سیر، مغازی، تاریخ صحاح و مسابنه، اخبار و احادیثی نقل شده است و در مغازی او را اولین شخصی دانسته اند که صاحب تصنیف بوده است، ولی البته از او جز نامه هایی چند باقی نمانده است^۲. از دیگر افراد این نسل می توان از ابان بن عثمان بن عفان (۲۲ تا ۱۰۵ ه. ق) یعنی پسر خلیفه سوم و شر جمیل بن سعد (متوفی ۱۲۳ ه. ق) یاد کرد که البته ابن اسحاق از آنها اخباری نقل نکرده است.

۲- نسل دوم: از جمله افراد این نسل می توان به عاصم بن عمر بن قتاده (متوفی ۱۱۹ تا ۱۲۹ ه. ق) و محمد بن مسلم بن عبدالله بن شهاب الزهری (۵۱ تا ۱۲۴ ه. ق) اشاره کرد که هر دو آنها در بار خلفای اموی بودند. ابن اسحاق از عاصم بن عمر خبر نقل کرده است. محمد بن عبدالرحمن بن نوفل (متوفی ۱۳۱ یا ۱۳۷ ه. ق) نیز از این نسل است.

۳- نسل سوم: سیره نویسان این نسل عبارتند از موسی ابن عقبه و محمد بن اسحاق و ابومعشر سندی که ابن شهاب زهری منشأ اطلاعات و پیشوای ایشان بوده است. موسی ابن عقبه از موالی آل زبیر است که در مغازی رسول الله (ص) تخصص داشته است. گرچه کتاب او را اصح المغازی خوانده اند ولی شهرت ابن اسحاق را پیدا نکرده است. اکنون جز منتخبی از آن که شامل ۲۰ حدیث است، چیزی در دسترس نیست. مغازی او، شامل اسامی و اطلاعاتی درباره شرکت کنندگان در حوادث مهم زمان پیامبر (ص) همچون مهاجرین حبشه، اصحاب بدر و... بوده است. ابن اسحاق در سیره خود از او اخباری نقل کرده است. از ابومعشر سندی نیز که به صاحب المغازی مشهور بوده، جز روایاتی چند باقی نمانده است^۳. علاوه بر مدینه در دیگر بلاد اسلامی نیز کسانی به تدوین و نگارش سیره پرداختند که از جمله می توان به وهب بن منبه (۳۴ تا ۱۱۱ ه. ق) در یمن اشاره کرد. وی اصلاً ایرانی و از جمله ابناء بود. محمد بن اسحاق در مورد قصص الانبیاء درباره آغاز مسیحیت در نجران از آثار وی استفاده کرده است و از طریق او آثار وهب بن منبه به تاریخ و تفسیر طبری نیز راه یافته است. علاوه بر وهب بن منبه در یمن معمر بن راشد الازدی، ابو عروه بن ابی عمر و البصری که از بصره به یمن رفته بود و شاگردش عبدالرزاق بن همام بن نافع الصنعانی که هر دو به تشیع شهرت داشته اند، نیز نگارش هایی



داشته اند. کتاب مُصَنَّف تألیف عبدالرزاق در ۱۱ جلد در سال ۱۳۹۲ هـ. ق در بیروت به چاپ رسید که مجلد پنجم آن حاوی مغازی رسول اکرم (ص) است. این مغازی را عبدالرزاق از معمر روایت کرده است. در بصره سلیمان بن طرخان تیمی (۴۶ تا ۱۴۳ هـ. ق) که به تشیع معروف بوده است و در دمشق ابوالعباس ولید بن مسلم دمشقی (۱۱۹ تا ۱۹۴ هـ. ق) از جمله مغازی نویسان بوده اند که البته محمد بن اسحاق جز از وهب بن منبه از بقیه خبر نقل نکرده است.^۴ شکی نیست که در تمامی ادوار سیره نویسی، گرایش های سیاسی، مذهبی و قبیله ای در نگارش سیره ها نقش داشته است. سیره نویسانی که در مدینه، بصره، یمن و... مطلب نوشته اند طبعاً تحت تأثیر افکار و عقاید خاص راویان آن منطقه قرار گرفته اند. عایشه، ابوهریره، عبدالله بن عمر و... هر کدام سعی در القای عقاید و مقاصد خاص خود داشته اند. این که نویسنده سیره و یا راویانی که او از آنها احادیث نقل کرده است، انصاری باشند یا مهاجر، اهل کوفه باشند یا شام و... در نگارش سیره کاملاً تأثیر داشته است. علاوه بر آن منافع و مطامع حاکمان وقت، بزرگان قبایل و مسائلی از این قبیل نیز در نگارش و یا حداقل دخل و تصرف در سیره ها دخیل بوده است. لذا باید به تمامی سیره ها با دیدی انتقادی و واقع بینانه نگاه کرد و دانست که هر خبری از اخبار آنها می تواند حکم خاص خود را داشته باشد.

شرح حال ابن اسحاق

ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن یسار المطلبی از زمره موالی است که در مدینه حدود سال ۸۵ هجری قمری متولد شده و در همان جا نشو و نما یافته است. جد او یسار بن خیار یا یسار بن کوتان از مسیحیانی بوده است که به دستور پادشاه ایران در نقیره (حوالی عین التمر) زندانی بوده اند و خالد بن ولید در سال ۱۲ هجری آنان را اسیر کرد و نزد ابوبکر به مدینه فرستاد. یسار در سهم قیس بن مخرمه بن مطلب بن عبد مناف از اشراف قریش قرار گرفت و به همین جهت فرزندان یسار به مطلبی یا مخرمی معروف شده اند. یسار چون اسلام را پذیرفت آزاد شد و سه پسر از او برجای ماند به نام های اسحاق، موسی و عبدالرحمن که هر سه از راویان حدیث به شمار می آیند. اسحاق پسر یسار با دختر یکی از موالی ازدواج کرد و از او صاحب سه پسر شد که یکی از آنها محمد است.^۵ محمد بن اسحاق جوانی خویش را در مدینه در جمع آوری و

سماع اخبار اعم از مکتوب و غیر مکتوب گذراند. او فردی هوشمند و بسیار پر حافظه بود. گفته اند که تا وی در مدینه بود علم نیز در مدینه باقی بود.^۶

وی را امیر المحدثین گفته اند. ابن سید ناس می نویسد که «علم رسول خدا شش قسم است و این شش قسم نزد ۱۲ نفر است که یکی از آنها ابن اسحاق است. وی آنچنان حافظه قوی داشت که هر کسی حدیثی می دانست آن را نزد ابن اسحاق به امانت می گذاشت تا اگر خود آن را فراموش کرد، ابن اسحاق آن را بروی بخواند».^۷

ابن اسحاق در آغاز قرن دوم هجری از نمایندگان نسل دوم حوزه علمی مدینه یعنی ابن شهاب زهری و عاصم بن عمر بن قتاده و عبدالله بن ابی بکر بن محمد مدنی کسب علم کرد و کتاب مغازی عروه بن زبیر و مغازی عبدالله بن کعب را استماع کرد. محمد ابن ابی محمد نامی او را در تفسیر قرآن راهنمایی کرد و مغیره بن ابی ولید نیز داستان های عهد عتیق وهب بن منبه را برای او روایت کرد. وی تنها به سخنان اساتید خود اکتفا نکرد و کوشید تا به شخصه احادیث و اخبار را از زبان راویان مشهور و کسانی که با اصحاب و تابعین پیامبر اکرم (ص) ارتباط داشتند بشنود و جمع آوری کند. شاهد این مدعا تعداد راویان ابن اسحاق در سیره ابن هشام است که به بیش از ۱۰۰ نفر می رسد. وی به جهت اشتها در علم تاریخ، قصص، مغازی و روایت احادیث مربوط به احکام و سنن، محسود همگنان عصر خویش شد. گرچه کتاب سنن او مفقود شده است ولی برخی از روایات او را در کتاب ها و مجموعه های حدیث می توان یافت.^۸

محمد بن اسحاق در سال ۱۱۵ هـ. ق برای کسب علم به مصر سفر کرد. در آن جا نیز در مجلس محدثین شرکت می کرد و خود نیز به نقل اخبار می پرداخت، پس از بازگشت از مصر شروع به تألیف اثر خود در تاریخ زندگانی پیامبر اکرم (ص) کرد و برخلاف اسلاف، خود را محدود به بخش هایی از زندگی پیامبر اسلام (ص) در مدینه نکرد. او تاریخ عالم را از دیدگاه نزول وحی به پیامبران در نظر گرفت و از آدم تا خاتم، سلسله انبیاء را در پی یکدیگر قرار داد.^۹ او در مدینه به قدری بودن متهم شد و مورد مخالفت قرار گرفت.^{۱۰}

ابن ندیم می نویسد که: «رفتارش ناپسند و مورد سرزنش همگان بود. وقتی به حاکم مدینه خبر رسید که وی با زنان مغازه می کند، او را احضار کرد و دستور داد موی سرش را که رونقی داشت کم کنند و چند ضربه تازیانه به او زده، او را از نشستن در پایین مسجد منع کرد.» او صورت زیبایی داشت و از قول فاطمه دختر منذر زن

ابن اسحاق در سیره خود اصل را بر بی طرفی و جمع‌آوری کلیه اخبار از زبان هرکسی دانسته است و همین امر باعث شده که طرفداران مذاهب و مسالک مختلف هریک به نحوی له یا علیه او سخنانی بگویند و او را از خود طرد کرده و یا طرفدار خود معرفی کنند

هشام بن عروه چیزها روایت می‌کرد. «این خبر که به هشام رسید، ناخوش گشت و گفت چه وقت او نزد فاطمه رفته که چیزی از وی شنیده باشد.» ابن ندیم از قول کسانی که اسم آنها را نیاورده است، او را متهم می‌کند که شعرهای مفتضح را در کتاب السیر خود آورده و در نسب نیز اشتباهات داشته است و نسبت به یهود و نصاری خوشبین بوده و در نوشته‌های خود آنها را اهل علم پیشینان خوانده است. هم چنین او از قول صاحبان حدیث، ابن اسحاق را ضعیف و بدنام می‌داند.^{۱۱}

ابن ندیم آثار ابن اسحاق را به این ترتیب ذکر می‌کند^{۱۲}:

۱- کتاب الخلفا به روایت اموی

۲- کتاب السیره و المبتدا و المغازی به روایت ابراهیم بن سعد. برخلاف ابن ندیم، ابن سید ناس مهم‌ترین اتهام ابن اسحاق را همان قدری بودن وی می‌داند و او را در حدیث بسیار راستگو و بدون ضعف دانسته است.^{۱۳}

به هر صورت محمد بن اسحاق در مدینه بخصوص با مخالفت هشام بن عروه به جهت نقل حدیث از همسرش و مالک بن انس به علت مخالفت ابن اسحاق با برخی احکام شرعی وی در کتاب سنن، مواجه شد. از طرف دیگر قدری بودن از دیگر دلایل مخالفت مالک بن انس با وی بود و شاید هم نقل اخبار از قول یهودیان باعث رنجش آنها شده باشد.^{۱۴}

به این ترتیب محمد بن اسحاق در مدینه در تنگنا قرار گرفت و در حوالی سال ۱۳۰ هجری قمری به سوی مشرق ممالک اسلامی به راه افتاد و سال‌ها به سیاحت پرداخت و در هر جا که اقامت می‌گزید احادیث و اخبار مربوط به مغازی و زندگانی رسول اکرم (ص) را، بر اساس آنچه در مدینه جمع‌آوری و منظم کرده بود، برای شنوندگان محافل علم نقل و املا می‌کرد، بنا به احتمال، نخستین شهری که محمد بن اسحاق در سفر خود به شرق اسلام مدتی طولانی در آن اقامت گزید، کوفه بود. در حدود سال ۱۴۲ ه. ق در زمره اطرافیان حاکم جزیره (عباس بن محمد) که یکی از برادران منصور خلیفه بود درآمد و سپس در هاشمیه (بین حیره و کوفه) به دربار منصور خلیفه

عباسی پیوست و نسخه‌ای از تألیف خود را به او تقدیم کرد. وی پس از آن به ری رفت و در آن جا نیز به نقل اخبار و مغازی پرداخت و پس از آن به عراق بازگشت و تا هنگام وفاتش (۱۵۰ یا ۱۵۱ ه. ق) در بغداد، در آن جا می‌زیست.^{۱۵}

محمد بن اسحاق کتاب خود را برای شاگردان و راویان چندی تقریر کرده است. از جمله اینها زیاد بن عبدالله بکایی (متوفی ۱۸۵ ه. ق) است که ابن اسحاق دوبار کتاب خود را برای او املا کرده است. شاگرد بکایی ابو محمد عبدالملک بن هشام (متوفی ۲۱۸ ه. ق) پس از استماع از استاد خود و حذف فقراتی و آوردن اضافاتی آن را به صورتی که اکنون موجود است، تدوین کرده است.^{۱۶}

برخی با توجه به مطالبی که ابن اسحاق در مورد علی (ع) آورده است، و یا نشستن در مجالس امام باقر و امام صادق علیهم السلام او را از اصحاب ائمه و بلکه تشیع دانسته‌اند.^{۱۷} این بخش از سخنان وی را ابن هشام در تهذیب سیره ابن اسحاق که امروزه در دست است حذف کرده است، با این حال نمی‌توان ابن اسحاق را از یاران و شیعیان ائمه علیهم السلام دانست. همان‌طور که به دلیل هم‌نشینی وی با یهودیان و نقل قول از آنها، او را نمی‌توان یهودی و یا حتی طرفدار یهودیان دانست. در واقع ابن اسحاق در سیره خود اصل را بر بی طرفی و جمع‌آوری کلیه اخبار از زبان هرکسی دانسته است و همین امر باعث شده که طرفداران مذاهب و مسالک مختلف هریک به نحوی له یا علیه او سخنانی بگویند و او را از خود طرد کرده و یا طرفدار خود معرفی کنند.

تقسیمات کتاب ابن اسحاق

کتاب ابن اسحاق که امروزه تهذیب و تلخیص آن در دست است، در اصل شامل سه قسمت اساسی یعنی مبتدا، مبعث و مغازی بوده است. هیچ کدام از سیره‌نویسان چون ابن اسحاق به وقایع کلی نگریسته‌اند و تا زمان وی حتی تألیف تاریخ جهان هم خط مشی خاصی نداشت. ابن اسحاق وحی به پیامبران را مبنای کار خود قرار داده و در راستای نزول وحی است که زندگی پیامبران قبل از

خاتم الانبیاء را نیز تحت عنوان مبتدا در کتاب خود آورده است. او در نگارش سیره خود از گاه شماری و علم الانساب بهره برده است و همین امر باعث شده است که نظم وقایع حفظ و از آوردن مطالب بی ربط خودداری شود. اما قسمت های سه گانه سیره ابن اسحاق: الف - مبتدا: این قسمت شامل مطالبی از آغاز خلقت عالم تا دوران حضرت عیسی (ع) است که متکی بر آیات قرآنی و قصص الانبیاء و داستان های مربوط به قدیسن مسیحیان و بعضی از اقوال یهودیان و حکایات عاد و ثمود و طسم و جدیس می باشد. در قسمتی دیگر از مبتدا حکایات پادشاهان و قهرمانان عربستان جنوبی ذکر شده است و قسمت آخر نیز درباره انساب عرب و شجره نسب رسول اکرم (ص) و تاریخ مکه است.

ب - مبعث: این قسمت با تولد حضرت محمد (ص) آغاز و به هجرت آن حضرت ختم می شود، که شامل زندگانی پیامبر اکرم (ص) در مکه اعم از دوران کودکی، نوجوانی و جوانی، ابتدای نزول وحی، بعثت، دعوت، معارضه با قریش، آزار و شکنجه مسلمانان، هجرت به حبشه، هجرت به مدینه و ابتدای اقامت آن حضرت در آن جااست. در مقایسه با قسمت مغازی، گاه شماری برخی از وقایع این بخش روشن نیست و به همین جهت ابن اسحاق برای راهنمایی شنوندگان روایات، مقداری را ذکر می کند.

ج - مغازی: این بخش شامل بیان مشاهدات عینی کسانی است که در وقایع زمان پیامبر (ص) حضور داشته و آن وقایع را به چشم خود دیده اند و شامل گزارش جنگ ها، تفصیل فتح مکه، حجة الوداع، وفات پیامبر (ص)، قضیه سقیفه بنی ساعده و اشعار در مرثیه وفات پیامبر (ص) می باشد. ابن اسحاق سعی کرده است اطلاعات و مشهوداتی که در طی قرن اول هجری، روایان و محدثان مدینه جمع آوری کرده بودند به طور کامل به کار بندد و به شکل یک گاه شماری منظم در آورد و هر گاه که درباره یک موضوع یا واقعه اخبار متعددی در دست داشته، سعی کرده است که از تلفیق آنها مضمون جامعی به دست آورد و به عنوان مقدمه آن اخبار بیان کند.^{۱۸} آنچه که هست ابن اسحاق خود مورخی امین است و در تاریخ دست نبوده و جعل اخبار نیز نکرده است، اما منابع او از نظر درجه اعتبار متفاوت هستند و در کتاب او عین متن تورات و انجیل و افسانه های دینی اهل کتاب و قصه های قصاص با روایات از معتبرترین عالمان و روایان عصر در کنار هم قرار گرفته اند، به عبارت دیگر ابن اسحاق یک جمع آوری کننده است و لذا به صرف قدمت

کتاب او نمی توان به آن اعتماد کرد و از طرف دیگر نمی توان دست رد بر همه روایات زد. هر روایت حکم خاص خود را دارد و باید با کمک معیارهای خاص، صحت و سقم آنها ارزیابی شود. از طرف دیگر آنچه از سیره ابن اسحاق در دست ماست از دو صافی گذشته؛ یکی زیاد بن عبدالله بکائی و دیگر عبدالملک بن هشام، و هر کدام از اینها پاره ای از روایات را عمدی یا سهوی حذف کرده اند. عصر ابن اسحاق نیز عصر اولیه تدوین بود و هنوز عصر بررسی و تحقیق شروع نشده بود. در این عصر علاقه وافری به حفظ کلیه منقولات وجود داشت و محدثان و مورخان به ضوابطی که بعدها با دقت بیشتر مراعات شد، پایبند نبودند. مشکل دیگر، حضور فراوان داستان سرایان در تمام یا بیشتر عرصه های دینی بود، به احتمال قوی تنها احکام و فقه از دسترس این گروه دور ماند یا کمتر گرفتار آن شد. اما تفسیر و تاریخ و اعتقادات و وعظ و اندرز جولانگاه تاخت و تاز قصاص بود. اینها که اعتقادات و تفسیر و تاریخ و وعظ دینی را با داستان های پر جاذبه و جعلی و قصص دینی یهودیان و مسیحیان مخلوط می کردند، مدت ها بر جامعه اسلامی حکومت نامرئی داشتند و اطلاعات دینی مردم را مطابق آراء و هوس های حاکمان و اسلام رسمی دولت خلفا و بویژه بنی امیه شکل بخشیدند.^{۱۹} جناح بندی های سیاسی، نزاع های قبیله ای و دشمنی با اهل بیت پیامبر اکرم (ص) نیز در تحریف اخبار و روایات نقش داشت.

شرح حال ابن هشام

ابو محمد عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری (متوفی ۲۱۸ یا ۲۱۳ هـ. ق) از مردم بصره و مقیم مصر و از ادبا و علمای اخبار و نسب و حدیث است که اصل عربی سیره محمد بن اسحاق را از طریق زیاد بن عبدالله بکائی راوی بلا فصل ابن اسحاق نقل، تهذیب و تلخیص کرده است. ابن هشام غیر از تهذیب سیره ابن اسحاق تألیفات دیگری نیز داشته است. ابن ندیم کتاب های وی را به هفت دسته تقسیم کرده است و بیش از ۱۰۰ کتاب در موضوع های مختلف چون تاریخ، احلاف، خاندان ها، انساب، تاریخ اسلام، تاریخ شهرها و شاعران به وی نسبت می دهد. اما کتاب هایی که از وی باقی مانده یکی در شرح ملوک حمیر و داستان های مربوط به ایشان است که به نام کتاب الثیجان لمعرفة ملوک الزمان در حیدرآباد در سال ۱۳۴۲ هـ. ق به چاپ رسیده است و دیگری تهذیب و تلخیص سیره ابن اسحاق است که سبب شهرت وی شده به نحوی که مصنف

۱) مطالبی که در آن از پیامبر اکرم (ص) ذکری نبوده و یا آیه‌ای از آیات قرآن در مورد آن نازل نشده است و یا مطلبی از مطالب مربوط به قرآن را تأیید یا تبیین نکرده و یا به درستی آن گواه نبوده است. این مطالب عبارتند از: اخبار و قصص مربوط به آغاز خلقت و تاریخ انبیاء از آدم تا عیسی (ع) به استثنای قسمت مربوط به فرزندان اسماعیل و اخبار مربوط به ملوک یمن و پدیدار شدن دین عیسی در نجران، حکایات مربوط به تاریخ مکه در دوران قبل از اسلام به جز آن قسمت که با بعثت پیامبر (ص) مرتبط بوده نیز حذف شده است.

۲) اشعاری که ابن اسحاق ضمن وقایع و حوادث آورده است ولی شعر شناسان آن را تأیید نکرده‌اند.

۳) اخبار و روایاتی که ممکن بوده است بعضی از مردم را بیازارد و یا گفتن آنها قبیح شمرده شود.

۴) اخباری که زیاد بن عبدالله بکائی تأیید نکرده و از ذکر آنها اجتناب کرده است.

حذف مطالب مربوط به قسمت اول می‌تواند یک حذف طبیعی باشد. هرچند ذکر آنها می‌توانست فواید تاریخی دیگری داشته باشد ولی با توجه به عدم ارتباط آنها با زندگی پیامبر اسلام، به تاریخ پیامبر اسلام و زندگینامه آن حضرت لطمه‌ای نمی‌زند و حتی این کار می‌تواند در مورد سیره یک کار پسندیده نیز باشد.

در مورد مطالب مربوط به قسمت دوم با وجود این که گاهی ابن هشام اشعاری را به خاطر انکار شعر شناسان حذف کرده است، ولی در بسیاری از مواقع نیز هرگاه که وی انکار شعر شناسان در مورد شعری را می‌آورد بعد از نقل خود اشعار است، مثلاً در یکی از سریه‌ها که حمزه عهده‌دار آن بوده است، ۱۴ بیت شعر از او نقل کرده و در جواب آن نیز ۱۵ بیت از ابوجهل نقل می‌کند و بعد از نقل هر کدام، می‌گوید اکثر دانایان به شعر آن را انکار کرده‌اند.^{۲۳}

همان طوری که گاهی مطالب مربوط به علی (ع) را حذف کرده است، اشعار و یا اخباری که دلالت بر ایمان ابوطالب به پیامبر اسلام (ص) داشته نیز حذف شده است که در تحقیقات جدید نیز به آنها اشاره شده است.^{۲۴} این امر نیز ناشی از کوشش عباسیان برای برتری دادن خود و آل عباس بر علویان بوده است که به نویسندگان اجازه نمی‌داده است هر مطلبی در مورد ابوطالب و یا علی (ع) بیان شود. البته در سیره ابن هشام مطالبی فراوانی در مورد جان‌فشانی‌های ابوطالب آمده ولی گاهی اشعار و اخباری نیز حذف شده است. یکی دیگر از مواردی که ابن هشام مطلبی را حذف کرده و اشکال

اصل سیره به اندازه او در جهان اسلام شهرت پیدا نکرده است.^{۲۱} ترجمه فارسی سیره ابن هشام به نام ترجمه سیره النبی که تحریر آن به دستور اتابک سعد بن زنگی در سال ۶۱۲ هـ. ق یا ۶۲۰ هـ. ق آغاز شده است توسط رفیع الدین ابو محمد اسحاق بن محمد بن المؤید بن علی بن اسماعیل بن طالب همدان ابرقوهی، قاضی ابرکوه صورت گرفته است.^{۲۱}

حذفیات سیره ابن اسحاق توسط ابن هشام

ابن هشام که سیره ابن اسحاق را از یکی از کامل‌ترین و دقیق‌ترین روایات یعنی روایت زیاد بن عبدالله بکائی اخذ کرده است، مقید به نقل همه اقوال و گفته‌های ابن اسحاق نبوده و برخی مطالب را افزوده و از برخی کاسته است به طور کلی آنچه را که ابن هشام بنا به قول خودش از کتاب ابن اسحاق حذف کرده است به چهار قسمت تقسیم می‌شوند:^{۲۲}

شکی نیست که در تمامی ادوار سیره‌نویسی، گرایش‌های سیاسی، مذهبی و قبیله‌ای در نگارش سیره‌ها نقش داشته است

سیره‌نویسی در مدینه آغاز شد و مهم‌ترین و بهترین سیره‌ها مربوط به نسل‌های سه‌گانه سیره‌نویسان مدینه است

محمد بن اسحاق فردی هوشمند و بسیار پرحافظه بود. گفته‌اند که تا وی در مدینه بود علم نیز در مدینه باقی بود

- توضیحات لغوی و نحوی و صرفی .
- تحقیق درباره گویندگان و راویان اشعار و تکمیل و تصحیح و
ارائه منابع آنها .

- ذکر نسب اشخاص و قبایل در صورت فقدان و یا تصحیح آنها .
- تصحیح و اصلاح بعضی از اخبار .
- نقل قصص و حکایات و اخباری که در روایت بکایی از ابن
اسحاق وجود نداشته است .

آنچه که ابن هشام بر گفته‌های ابن اسحاق افزوده همگی مشخص
و قابل تفکیک است ولی آنچه که حذف شده است به روشنی و به
تحقیق معلوم نیست و حتی در بعضی از موارد معلوم نیست محلی
که چیزی از آن حذف شده در کجای کتاب یا فصول آن قرار داشته
است . پس برای به دست آوردن کتاب نزدیک به اصل کتاب
ابن اسحاق باید روایات و اقوال سایر راویان و روایان اصلی بکایی را
که در منابع و کتاب‌های مختلف به طور پراکنده است، استخراج و
بر اساس آنها کتاب سیره ابن هشام را اصلاح و تکمیل کرد .

شارحان، ملخصان و ناظران سیره ابن هشام

یکی از شارحان سیره ابن هشام، ابوالقاسم عبدالرحمن سهیلی
(۵۰۸ تا ۵۸۱ هـ. ق) صاحب کتاب روض الانف است. دیگر ابوذر
مصعب بن محمد خشنی اندلسی (۵۳۳ تا ۶۰۴ هـ. ق) که بدون
اطلاع از کتاب سهیلی و مراجعه به آن، کتاب خود را در شرح
مشکلات سیره به نام غریب سیره النبویه به رشته تحریر درآورده
است. دو کتاب مذکور را در توضیح و رفع مشکلات سیره می‌توان
مکمل یکدیگر دانست. از جمله کسانی که این سیره را خلاصه
کرده‌اند یکی برهان الدین ابراهیم بن محمد شافعی است که آن را پس
از تلخیص به اسلوب دیگری مرتب و در ۱۸ مجلس تدوین کرده
است و آن را الذخیره فی مختصر السیره نامیده است. دیگر عمادالدین
ابوالعباس احمد بن ابراهیم بن عبدالرحمان واسطی (متوفی ۷۱۱
هـ. ق) است که کتاب سیره را خلاصه کرده و به نام مختصر سیره
رسول الله یا تلخیص سیره رسول الله نامیده شده است. این شخص
پس از حذف اشعار و انساب و زوائد سعی کرده است به اقوال محمد
بن اسحاق اکتفا کند. تنی چند نیز سیره ابن هشام را به نظم در
آورده‌اند. یکی ابونصر فتح بن موسی بن حماد مغربی (۵۸۸ تا ۶۳۳
هـ. ق) و دیگر از محمد عبدالعزیز بن احمد بن سعد دیرینی (۶۱۲ تا
۹۶۴ هـ. ق) است.^{۲۹}

سندی نداشته است و عدم ذکر آن به دلیل رد اعتبار آن از سوی دیگر
مورخان و محدثان نبوده، این است که در سال دوم هجرت، پیامبر
(ص) در آغاز غزوه بدر با یاران خود به مشورت پرداخت. ابن هشام
می‌نویسد در پاسخ به نظرخواهی پیامبر (ص) ابوبکر برخاست و به
خوبی سخن گفت. سپس عمر برخاست و سخن گفت و به خوبی
سخن گفت. ولی در سیره ابن هشام به گفته‌های آنها اشاره نمی‌کند،
اما در مورد مقدار می‌نویسد که او برخاست و گفت: «آنچه خداوند
به تو ارائه داده است انجام بده، ما با تو هستیم. به خدا سوگند ما
آنچه را بنی اسرائیل به موسی گفتند به تو نخواهیم گفت. رسول خدا
(ص) او را دعای خیر کرد. سعد بن معاذ نیز برخاست و گفت یا
رسول الله به آنچه اراده داری عمل کن ما با تو هستیم. سوگند به آن
خدایی که تو را به حق مبعوث داشته است اگر به این دریا داخل شوی
ما نیز به همراه تو بدان داخل خواهیم شد و یک تن از ما تخلف نخواهد
ورزید.^{۳۵} اما سخنان خوب ابوبکر و عمر چه بوده، آورده نشده
است. مسلم در صحیح خود آورده است که پیامبر (ص) «در پاسخ
به سخنان آن دو از آنها روی بگردانید»^{۳۶}. و این نشان می‌دهد که آنها
سخناتی که مورد پسند و رضایت پیامبر (ص) باشد نگفته‌اند. از
موارد دیگر حذف حدیث یوم الدار، واقعه غدیر و بلکه کل جریان
بازگشت پیامبر اسلام (ص) از حجة الوداع می‌باشد به این ترتیب
مشخص می‌شود که ابن هشام مطالبی که مربوط به فضایل علی (ع)
بوده کم و بیش حذف کرده است.^{۳۷}

اضافات ابن هشام بر سیره ابن اسحاق

اضافات ابن هشام با عبارت «قال ابن هشام»، در ابتدای هر جمله
از گفته‌های ابن اسحاق به طور کامل مشخص و جداست. به همین
لحاظ است که به آسانی می‌توان جملات اضافی را حذف کرد و عین
عباراتی را که بکایی از ابن اسحاق روایت کرده است به دست آورد و
به صورت کتاب مستقلی مدون کرد. مطالبی را که ابن هشام بر
گفته‌های اصلی ابن اسحاق اضافه کرده است می‌توان چنین بیان
کرد:^{۳۸}



زیرنویس:

۱. ابن هشام، سیرت رسول الله، ترجمه رفیع الدین السحق همدانی، تهران، شرکت انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۷۱، مقدمه اصغر مهدوی، صص ۱۴-۹.
۲. واقدی، محمد بن عمر، مغازی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم ۱۳۶۹، مقدمه مارسدن جونز، صص ۲۳-۲۲.
۳. سخاوی، شمس الدین محمد بن عبدالرحمن، اعلان بالتویخ لمن ذم اهل التاریخ، دمشق، ۱۳۴۹ هـ.ق، صص ۸۷ و ۸۸.
۴. ابن هشام، همان مأخذ، مقدمه علی اصغر مهدوی، صص ۱۸-۱۵.
۵. همان مأخذ، مقدمه، ص ۲.
۶. ابن سیدناس، عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر، قاهره، ۱۳۵۶ هـ.ق جزء الاول، ص ۸. و ابن هشام و ابن سیدناس، همان، جزء
- اول، ص ۹. سیره او، محمد علی جاویدان، مجله آینه پژوهش، سال دوم، شماره پنجم، ۱۳۷۰، صص ۱۲ و ۱۳ و هم چنین ر.ک به زرکلی، خیرالدین، الاعلام، بیروت ۱۹۹۰، الجزء السادس، ص ۲۸.
۷. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۸. ابن هشام، همان، مقدمه اصغر مهدوی، صص ۴-۲.
۹. واقدی، محمد بن عمر، همان، مقدمه مارسدن جونز، صص ۵-۶.
۱۰. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، ص ۹.
۱۱. ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، صص ۱۵۶ و ۱۵۷ و ابن هشام، همان، مقدمه اصغر مهدوی، صص ۵۶.
۱۲. ابن ندیم، همان، صص ۱۵۷-۱۵۶.
۱۳. ابن سیدناس، همان، جزء
- اول، ص ۹. قاهره، مصطفی البابی، ۱۳۵۵ هـ.ق، صص ۴-۳ (نقل از ابن هشام، مقدمه علی اصغر مهدوی، صص ۵۰-۴۹).
۱۴. واقدی، همان، مقدمه مارسدن جونز، صص ۲۸-۲۷.
۱۵. ابن هشام، همان، مقدمه اصغر مهدوی صص ۷-۵.
۱۶. همان، مقدمه، ص ۱۰۲.
۱۷. همان، مقدمه، صص ۷۹-۷۱ و سید صادق سجادی و هادی عالم زاده، تاریخنگاری در اسلام، تهران، سمت، ۱۳۷۵، صص ۱۰۹ و ۱۱۰.
۱۸. ابن هشام، همان، مقدمه اصغر مهدوی، صص ۴۷-۴۴.
۱۹. جاویدان، محمد علی، پیشین، ص ۱۹.
۲۰. ابن ندیم، همان، صص ۱۶۳-۱۶۱ و ابن هشام، همان، مقدمه، صص ۴۹-۴۸.
۲۱. ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ترجمه یو.ا. برگل، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، مترجمان یحیی آریز پور، سیروس ایزدی و کریم کشاورز، ۱۳۶۲، جلد دوم، ص ۷۶۲.
۲۲. ابن هشام، السیره النبویه، قاهره، مصطفی البابی، ۱۳۵۵ هـ.ق، صص ۴-۳ (نقل از ابن هشام، مقدمه علی اصغر مهدوی، صص ۵۰-۴۹).
۲۳. ابن هشام، السیره النبویه، مصطفی السقا، ابراهیم الایاری، عبدالحفظ شلبی، بیروت، ۱۹۹۰ م، جزء الثاني، صص ۱۸۱-۱۷۹.
۲۴. جاویدان، محمد علی، همان، ص ۲۱.
۲۵. ابن هشام، السیره النبویه، همان، جزء الثاني، ص ۱۹۴.
۲۶. صحیح مسلم، مصر، ۱۳۳۴، ج ۵، کتاب الجهاد و السیر، باب غزوه بدر، ص ۱۷۰.
۲۷. جاویدان، محمد علی، همان، صص ۲۷-۲۲ و ابن هشام، همان، مقدمه اصغر مهدوی، صص ۵۳-۵۱.
۲۸. ابن هشام، همان، مقدمه علی اصغر مهدوی، صص ۵۴-۵۳.
۲۹. همان، صص ۸۴-۸۳.
۳۰. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، ص ۹.
۳۱. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۳۲. ابن هشام، همان، مقدمه اصغر مهدوی، صص ۴-۲.
۳۳. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، ص ۹.
۳۴. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۳۵. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۳۶. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۳۷. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۳۸. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۳۹. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۴۰. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۴۱. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۴۲. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۴۳. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۴۴. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۴۵. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۴۶. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۴۷. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۴۸. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۴۹. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.
۵۰. ابن سیدناس، همان، جزء الاول، صص ۸ و ۹.

